

# فرقه‌های اسلامی

تألیف  
پروفورماد لومنت

ترجمه  
دکتر ابوالقاسم سبزی



مجلس شورای اسلامی  
۲۳۶/۲

### مرجنان و سنت‌گرایی اهل تسنن

پیروزی تازیان اسلام را در ایران رواج داد. اما مهاجمان مسلمان تازی در آغاز بر آن بودند تا سیطره خود را در زیر نام اسلام بر سرزمین‌های گشوده شده بگسترانند و مردمان آن سرزمین‌ها را به پیروان (اتباع) دولت اسلامی تنزل دهند. هدف آنها این نبود که مردمان نامسلمان بومی سرزمین‌های گشوده شده را به زور به اسلام درآورند. چه بارها به نظر می‌رسیده که گویا مردم را از گرویدن به کیش اسلام دلسرد می‌کرده‌اند. منافع‌های ملی تازیان در این زمینه می‌توانسته تا اندازه‌ای با انگیزه‌های محافظه‌کارانه سختگیرانه اسلامی به هم نزدیک شود. خلافت اموی با استواری نماینده منافع تازیان بود، امویان از برای نگهداشت سلطه تازیان بر کشورهای گشوده شده پافشاری می‌کردند و نگران این بودند که مبدا انبوه مردم به گونه‌ای مهارناشدنی به اسلام درآیند. و به طبع ادعاهای برابری و انباز شدن در قدرت به نام اسلام برانگیخته شود و اساس مالیات حکومت را که بر جزیه گرفتن از بومیان نامسلمان متکی بود به مخاطره اندازد. به همین اندازه مسلمانان محافظه‌کار درباره تضعیف به قوت\* صفا و پاکی اسلام به سبب هجوم انبوه نومسلمانان اسمی هراسناک بودند.

---

\* به جای «بالقوه» به کار رفته است. م.

در این اوضاع پذیرش اسمی اسلام در روزگار نخست نه همین به معنی پذیرش دین نوبل که به معنی پذیرش تازی شدن و جزئی از جامعه تازیان گردیدن نیز بود. پذیرندگان دین نو نامهای تازی را پذیرفته، زبان تازی، زبان قرآن و پرستش اسلامی را گاه تا فراترین پایه زبان پاک ادبی می‌آموختند. اینان با نام موالی به مولایی یا رئیسی از قبیله‌های تازی وابسته می‌شدند. در واقع اصطلاح موالی بر همه مسلمانان ناتازی اطلاق می‌شد با اینکه وضعیت اجتماعی موالی به آنها پایگاهی در جامعه تازی می‌داد، این موقعیت پایگاه آنها را در پایین‌ترین پایه از آن جامعه تأیید می‌کرد. وسوسه پنهان سازی نژاد و دودمان ناتازی و آشکارا خود را از نژاد تازی دانستن نیرومند بود. بسیاری از موالی چنانکه نیک معروف است در تازیان مستحیل شدند.

با اینکه طبقه حاکم تازی از درآمدن توده‌های انبوه مردم به کیش اسلام خوششان نمی‌آمد، به طبع آن گروه از مردمانی را که با آنها تماس شخصی نزدیک داشتند ترغیب می‌کردند که کیش نو را پذیرفته خود را با رسم‌ها و معیارهای آن تطبیق دهند. بی‌گمان غلامان شخصی، مستخدمان، مستاجران، بندگان و پیشه‌وران هم اغلب در زیر فشار بودند. هر چند به گونه‌ای قانونی آنها را به پذیرش اسلام ناگزیر نمی‌کردند. بنابراین دین‌پذیری در روزگاران نخست چیرگی اسلام بیشتر در مجاورت سکونتگاههای تازیان انجام می‌شد. در سرزمین‌هایی که بیشترین پایگاههای نظامی تازی وجود داشت. شمار گروندگان از همه جا بیشتر بود. در ایران، این نقطه‌ها در خراسان به ویژه در سرزمین مرو قرار داشت، در خراسان از موالی ایرانی در روزگار نخست اسلام یاد شده که در سپاه اسلام می‌جنگیده‌اند. خداوندگاران تازی را رسم چنین بود که در جنگ‌ها از بندگان ایرانی خود بهره‌کشی می‌کردند. این موالی با پای پیاده می‌جنگیدند در حالی که اربابان تازی آنها بر اسبان برنشته بودند. این کار به زودی به بنیان نهادن فوج‌هایی جداگانه انجامید که تنها از موالی تشکیل شده و فرماندهان آنها هم تازی نبودند. رهبران این موالی از ارج بسیار برخوردار یافته بارها در میان گروه‌های مخالف به گونه شکنندگان قدرت دست به

کار می‌شدند اینان تازیان را در جنگ‌هایی علیه نامسلمانان ترک و سفغدیان ایرانی یاری می‌دادند. اما همگی از درگیر شدن با دشمنی‌ها و کینه‌های میان قبیله‌ای تازیان خودداری می‌نمودند در وفاداری بنیادی آنها نسبت به اسلام رسمی اربابان تازی خود و رژیم اموی جای هیچ سخنی نیست.

این حالت گرویدن نظارت‌آمیز به اسلام در فرارود در هم شکسته شد. شماره تازیانی که در این سرزمین خانه‌گزیده بودند اندک بود و به شهرهای بزرگ منحصر بود. گروه‌های بزرگ از مردمان بومی، به ویژه سفغدیان با امیران خود آماده پذیرش اسلام بودند. بسیاری از اینان پیشتر به مسلمانان پیوسته در کنار آنها با دشمنان اسلام جنگیده بودند. ولی دستگاه فرمانروایی امویان در برابر ادعای مسلمانی آنها ایستادگی می‌کرد و به ویژه از پذیرش خواسته ایشان که معافیت از پرداخت جزیه‌ای تحمیلی بود که از آنها به عنوان نامسلمانان گرفته می‌شد، خودداری نمود.

رهبری این انبوه نومسلمان را جنبش مذهبی معروف به مرجئه در دست گرفت.<sup>۱</sup> جنبش مرجئه در آغاز به وضع اجتماعی و حقوق موالی در آسیای مرکزی علاقه‌ای نداشت. پس از شورش بزرگ شیعیان کوفی به رهبری مختار به سود محمد پسر حنفیه این جنبش پر و بال گرفت و بازگشت به اتحاد در میان مسلمانان با پرهیز از همه‌گونه هواخواهی افراطی در باره خلافت را ترویج کرد. استدلال بنیادی آن این بود که داوری درباره رفتار عثمان و علی باید به خدا واگذار شود، و خلافت ابوبکر و عمر که در زمان آنها در میان مسلمانان اتحاد و توافق شیوع یافته بود سزاوار همه‌گونه ستایش و تقلید است. بنابراین مرجئان نخستین از غلات شیعه که خلیفگان پیش از علی (ع) را رد می‌کردند، از خارجیان که عثمان و علی را محکوم می‌ساختند، و از عثمانیه که بر طبق نظریه رسمی امویان علی را طرد می‌کردند، دوری جستند. آنها نخست بیشتر در کوفه گرد آمده مهم‌ترین جریان غیرشیعه را

۱. از برای خواندن این بحث بر رویهم نگ:

تشکیل می‌دادند و در مقیاسی محدودتر در بصره پدیدار گشتند. هر چند آنها در اصل با خلافت امویان مخالف نبودند و بر رویهم بر این باور بودند که مسلمانان با مسلمان دیگر جز از برای دفاع از خود نباید بجنگد، پای آنها در شورش‌های ضداموی عبدالرحمان پسر اشعث و یزید پسر مهلب به میان کشانده شد. آشکارا در میان فحوای این گفته آنها که هیچ آدمی درست دین نباید با هیچ کار خطا از موضع خود که موضع مومنی مسلمان است طرد شود، از یک سو، و پشتیبانی آنها از وظیفه هر مسلمان که اعتراض بر بیدادست از سوی دیگر مغایرت آشکار وجود داشت. اهمیت این وظیفه در نظر آنها در نامی که به خود اطلاق می‌کردند «اهل العدل والسنة»<sup>۱</sup> بازتاب یافته است.

درگیری مرجئه به پشتیبانی از نومسلمانان در فرارود از برای برابری آنها با دیگر مسلمانان و معافیتشان از پرداخت جزیه به ظاهر گوشه‌ای بود از مبارزه آنها در راه دادگری در زیر پرچم اسلام. اما از لحاظ عقیدتی مبارزه آنها بر آن پایه بود که ایمان را تنها اعتقاد و خستو شدن به اسلام می‌دانستند نه انجام کارهای مذهبی که اجرای تکلیف‌های عبادی و شرعی است. می‌گفتند تنها به علت اینکه این نومسلمانان برخی از تکلیف‌های شرعی مسلمانان را نادیده می‌گیرند نمی‌توان آنها را از وضعیت و شأن اجتماعی مومنان راستین محروم ساخت. تعریف ایمان بر پایه جدا ساختن تکلیف مذهبی از آن، پیشتر در عقیده مرجئه نکته‌ای ثانوی بود که از مخالفت آنها با تکفیر مسلمانان خطا کار واقعی یا تصویری، سرچشمه گرفته و شاید بخشی از آموزش‌های نخستین آنها نبوده است. ولی این نکته اهمیتی عملی یافت و چندی پس از آن مولفان کتابهای فرق آن را اساسی‌ترین عقیده جزئی مرجئان دانستند. عقیده اصلی نخستین آنها در باره چهار خلیفه نخست اندک اندک همه جاذبه خود را از دست داد. زیرا که با عقیده عمومی بعدی اهل سنت که می‌بایست

1. J. Schacht «An Early Murc'ite Treatise: The Kitāb al-Ālim wal - Mutaa ,Ilīm» in oriens X vii P. 102; W; Madelung, Der imam al - Qāsim ibn Ibrahīm p. 235.

نادیده گرفته شود نزدیکی داشت.

از درگیری مرجئه در مبارزه از برای بازپس‌گیری حقوق موالی و در گرویدن‌های گروهی به اسلام سرزمین‌های خاوری نخستین بار در زمان خلیفه اموی عمر دوم سخن رفته است. این خلیفه همچنانکه مشهورست سخت علاقمند بود که مردم اسلام را بپذیرند و بر رویهم هواخواه مرجئیان بود. طبری می‌نویسد که در سال ۷۱۸/۱۰۰-۷۱۹ یکی از موالی به نام ابوصیداء صالح پسر طریف جنبی یا سعیدنحوی نزد خلیفه شکوه برد که چرا ۲۰۰۰۰ موالی که بی‌دریافت هیچ مواجسی (عطاء) در جنگ‌های خاور شرکت کردند و گروه‌مشابهی که تازه اسلام را پذیرفته‌اند باید به زور جزیه دهند. عمر به حاکم خراسان، جراح پسر عبدالله دستور داد که همه کسانی را که به سوی مکه نماز می‌گزارند از پرداخت جزیه معاف کند. در نتیجه توده‌های مردم به پذیرش اسلام شتاب همی کردند. مقام‌های حکومت به جراح گفتند که مردم گروه‌ها گروه به اسلام روی می‌آورند تنها از برای اینکه جزیه ندهند و باید کسانی را که به تازگی به اسلام درآمده‌اند آزمایش کرد که آیا ختنه شده‌اند یا نه. جراح این پیشنهاد را به آگاهی خلیفه رساند و خلیفه نوشت: خداوند محمد(ص) را همچون مبلغی فرورستاد نه همچون ختنه‌گری و به جای جراح والی‌ای دیگر که با نظریه‌های سیاسی عمر هم‌رایی بیشتر داشت به خراسان گسیل شد.

سیاست‌های عمر در برانگیختن مردم به پذیرش اسلام به ظاهر پس از مرگش چندان پایدار نماند طبری در زیر سال ۷۲۸/۱۱۰-۷۲۹ می‌نویسد که والی خراسان اشرس پسر عبدالله از رایزنان خود خواست که مردی پرهیزگار را معرفی کنند تا او را از برای فراخواندن مردم به کیش اسلام به فرارود فرستد. آنان ابوصیداء را معرفی کردند و چون او زبان فارسی را نیک نمی‌دانست یک تن دیگر را همراهش کردند. ابوصیداء گفت من به شرطی می‌روم که هر کس به کیش اسلام درآید از پرداخت جزیه معاف باشد، و والی شرط او را پذیرفت، چون ابوصیداء، به مردم سمرقند گفت با پذیرش اسلام از جزیه معاف خواهید بود، مردم سمرقند

گروها گروه به اسلام روی همی آوردند. غورک امیر آنجا که مسئول پرداخت جزیه مردم سغد به مسلمانان بود، به اشرس به سبب از میان رفتن جامعه جزیه پرداز شکایت برد. اشرس به ابن ابی عمر طه<sup>۱</sup> والی سمرقند نوشت: «نیروی مسلمانان بر جزیه ستانی تکیه دارد. من دریافته‌ام که مردم سغد و همانندان ایشان به انگیزه دلبستگی به اسلام این کیش را پذیرا نشده‌اند. اینان تنها از برای گریز از پرداخت جزیه اسلام آورده‌اند. بنابراین تنها کسانی را که خسته شده فریضه‌ها را انجام می‌دهند و اسلامشان تردیدناپذیرست و می‌توانند سوره‌ای از قرآن را بخوانند از پرداخت جزیه معاف دارا»

به ظاهر این تفسیر تحدیدی از اسلام نیز نتیجه‌های دلخواه را به بار نیاورد. اشرس اختیارهای ابن عمر طه را در زمینه گرفتن جزیه از او پس گرفت و مقامی مستقل دیگر را به کار برگماشت هنگامی که ابوصیدا به جزیه‌گیری این مقام از نومسلمانان اعتراض نمود، او ابه اشرس نوشت که مردم به راستی مسلمان شده مسجدهایی ساخته‌اند. در این زمان دهقانان بخارا نزد اشرس آمده گفتند: «تو از چه کسی می‌خواهی جزیه ستانی، چون همه مردم اینجا تازی شده‌اند؟» اشرس به مامور مالیات دستور داد که از هر کس که پیش از این جزیه می‌ستداند جزیه بگیرد. چون از نومسلمانان دوباره جزیه خواسته شد نزدیک هفت هزار تن از سغدیان نومسلمان از اسلام روی برگاشته در جایی در هفت فرسنگی سمرقند گرد آمدند. ابوصیدا و گروهی از یارانش نیز به معترضان پیوستند. ثابت قطنه شاعر، قهرمان دین، دشمن کافران و سراینده شعری مشهور که در آن به شرح و دفاع از عقیده مذهبی مرجیان پرداخته بود نیز در میان ایشان بود، اشرس والی‌یی نو به سمرقند گسیل داشت و او با ترفندهای ویژه توانست ابوصیدا و ثابت قطنه را نزد خود کشانده آنان را به زندان افکند. شورش مردم سغد به زودی درهم شکسته شد. رهبران شورش دستگیر و به مرو گسیل شدند و با ستمگری هر چه بیشتر از سغدیان

به زور جزیه گرفته شد. در نتیجه آنها از اسلام روی برگاشته با ترکان کافر همدست شدند. و در سراسر فرارود پایگاه تازیان به خطر افتاد. در جنگی که پس از آن رخ داد ثابت قطنه که از زندان رهایی یافته بود کشته شد.

شش سال پس از آن در سال ۷۳۴/۱۱۶ شورش بزرگ مرجئان به رهبری حارث پسر سریج آغاز گشت. از حارث نخستین بار چنین سخن می‌رود که در جنگی که به کشته شدن ثابت قطنه انجامید از خود دلآوری نشان داده است. شورش حارث هر چند یکبار تا زمان مرگش در سال ۷۴۶/۱۲۸ همی بود. بیشتر کمک‌هایی که در مرحله نخست به او میرسید از سرزمین‌های تخارستان پایین، جوزجان، فاریاب، طالقان و بلخ بود. چندی پس از آن هنگامی که او را از سرزمین‌های اسلامی بیرون راندند به ناچار با خاقان تورگش و سرداران کافر دیگر همدست شد. در میان یکدل‌ترین یاران و پرکارترین یاورانش برخی از دوستان پیشین ابوصیدا، مانند ربیع پسر عمران تیمی، بشر پسر جر مور ضبی، ابوفاطمه ازدی و قاسم شیبانی دیده می‌شدند. اینان نو مسلمانان سغدی را در پایداریشان علیه جریان جزیه‌گیری اجباری یاری داده بودند. سرانجام جهم پسر صفوان که از متکلمان بود، سخنگوی مذهبی جنبشی شورشی گشت. بعدها کمابیش همه صنف‌های مسلمانان جهم را به سبب تندروی در برخی از پندارهایش یکی از ملحدان اصلی جهان اسلام شمردند. محدثان از او به بدی یاد کردند به ویژه چون او را یکی از نویسندگان عقیده ماهیت مخلوقی قران و از مرجئیان افراطی می‌دانستند که ایمان را تنها عقیده قلبی دانسته از برای تایید زبانی (اقرار) که مرجئیان میانه‌روتر آن را روا می‌دانستند اهمیتی قائل نبودند.

حارث در برنامه سیاسی خود نیز آشکارا تندروتر از جریان اصلی مرجئه بود. او که عامه را بر بنیان قرآن و سنت پیامبر به اصلاح فرا می‌خواند در واقع آرزومند بود که خلافت امویان را سرنگون کند، دیری نپایید که از برای جامه و پرچم خود رنگ سیاه را برگزید که با مهدی موعود اسلام ربط داشت و نیز خواست که گزینش پذیرفتنی‌ترین نامزد خلافت به عهده شورایی واگذار شود. تبلیغ‌های او نشانگر این



بود که او تنها کس است که دیوارهای دمشق را ویران خواهد کرد. و به حکومت اموی پایان خواهد داد هر چند ناچار پذیرفت که دوستانش نمی‌بایست بر آن اساس با او بیعت کنند.<sup>۱</sup>

پیوستن حارث به دشمنان کافرکیش اسلام و نیز پایگاه‌های کلامی و سیاسی افراطی او موجب شد که مرجئان میان‌رو خراسان از جمله برخی از کسانی که به همراه ابوصیدا نو مسلم‌انان سغد را از تن دادن به پرداخت جزیه منع می‌کردند. به سلک یاران او بیبوندند. در این زمان ابوحنیفه، سرشناس‌ترین مرد در میان مرجئان عراق نیز بی‌گمان به جنبش انقلابی تندرو به نظر مساعد نمی‌نگریست. ابوحنیفه از سردمداران اصلاح در زیر پرچم اندرز قرآنی «امر به معروف و نهی از منکر» بود، اما با شورش مسلحانه پیوسته مخالفت می‌نمود. نیز معروف است که او با برخی از نظریه‌های کلامی افراطی جهم پسر صفوان آشکارا مخالفت نموده است. با این حال کناره‌گیری او از تندروان در ظاهر به کمال نبود. در سال ۷۴۴/۱۲۶ حارث پسر سریج از خلیفه اصلاح خواه یزید سوم خواستار بخشایش بود. دو فرستاده او چون از کوفه می‌گذشتند نزد ابوحنیفه رفته از او سپارشنامه‌ای از برای دربار خلیفه در دمشق گرفتند.

مرجئان میان‌رو متمایل به موضع ابوحنیفه وارث بیعتی شدند که عامه مردم در آغاز با حارث پسر سریج داشتند. مکتب فقهی و عقیدتی ابوحنیفه در همان سرزمین‌هایی که در آنها حارث نخستین پیروان خود را به دست آورده بود یعنی تخارستان پایین با شتاب گسترش یافت. به ویژه بلخ نخستین سنگر حنفیگری در خاور شده در کوفه شاید به کوشش مخالفان ابوحنیفه بلخ مرجئه‌آباد یا شهر مرجئان لقب یافته بود. بنا به نوشته مورخ شهر بلخ، صفی‌الدین واعظ بلخی، دلیل این تسمیه این بود که ابوحنیفه مرجئی نامیده شده بود و عامه مردم بلخ پیرو عقیده‌های او بودند. درحالی که دانش دوستان دیگر بخش‌های خراسان که از برای

۱. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۱۹۱۹.

دانش اندوزی به عراق می‌رفتند به استادان گوناگون روی می‌آوردند. دانشجویان بلخی پیوسته ابوحنیفه را به استادی برمی‌گزیدند.

نخستین قاضی حنفی در بلخ در سال ۷۵۹/۱۴۲ - ۷۶۰ و هنوز در زمان زندگانی بنیانگذار این مذهب به مسند قضاوت نشست. او عمر پسر میمون رماح شاگرد و دوست نزدیک ابوحنیفه بود، و بیش از بیست سال در این مسند باقی ماند. جانشین او ابو محمد اعمش را یکی از منفورترین والیان عباسی خراسان، علی پسر عیسی ماهان به این مقام برگماشت. اعمش برخی از دانشمندان حنفی را شکنجه و آزار کرد و چندی بعد مردم با خواری او را از شهر خود بیرون راندند. سپس ابومطیع حکم پسر عبدالله بلخی که یکی دیگر از شاگردان ابوحنیفه و از مبلغان بزرگ آموزش های کلامی مرجئی وی در خاورزمین بود، به جای او نشست. ابومطیع نویسنده کتابی است به نام الفقه الاوسط که در آن پاسخ های ابوحنیفه را به پرسش های کلامی آورده است. او همچنین روایتگر کتاب العالم والمتعلم ابومقاتل سمرقندی است که آشکارا از عقیده ارجاء پشتیبانی می‌کند و مؤلف آن به نیابت از استاد خود ابوحنیفه آن را تألیف کرده بود. این کتاب همراه با رساله ابوحنیفه به نام رساله الی عثمان البتی اساس تحول های بعدی کلام مرجئه را در کیش حنفی خاوری فراهم کردند.

سازگاری عقیده ارجاء با وضع نومسلمانان خاور به آسانی در این دوکتاب نمودار است. ابومطیع بلخی در کتاب فقه الاوسط می‌نویسد که او از ابوحنیفه درباره وضع مسلمانی که در ارض شرک است و بر رویهم با اسلام همداستانست اما از قرآن یا تکلیف های مذهبی اسلام چیزی نمیداند پرسیدم. او پاسخ داد: چنین کسی مؤمن<sup>۱</sup> است. ذکر ارض شرک نمودار وضعی است که در آن ندانستن قرآن و تکلیف های مذهبی از برای نومسلمانان می‌توانسته بخشودنی باشد. بر رویهم

۱. در متن های دیگر حنفی فرارودی، به جای ارض الشرک، ارض الترتک یعنی قلمرو ترکان آمده است.

«The spread of Māturidism and Turks» ص ۱۲۲.

ابوحنیفه و متکلمان مرجئان هیچکدام در مراعات اخلاق سهل انگار و بی‌بند و بار و آماده نبودند تا از نادانی یا بی‌توجهی به قانون شرع چنانکه گهگاه مخالفانشان آنها را متهم کرده‌اند، پشتیبانی کنند آنان جای شکی باقی نگذاشتند که از برای یاد دادن تکلیف‌های اسلامی به نومسلمان باید از هیچ کوششی فروگذار نکرد، توجه آنها در بنیاد به وضع اجتماعی نومسلمانان و برابری همگی آنها در برابر عدالت بود. ابوحنیفه با اشاره به وضع زمان حضرت محمد(ص) در آغاز بعثت که تنها مردم رابه یگانگی خدا و گردن نهادن به آنچه به او از سوی خدا وحی می‌شد فرامی‌خواند، از برای تأیید نظریه خود استفاده می‌کرد هر کس یگانگی خدا و وحی را می‌پذیرفت هر چند نمی‌توانست تکلیف‌های مذهبی را که تنها چندی بعد<sup>۱</sup> فاش شد انجام دهد مومن شمرده می‌شد، همچنین هر نومسلمانی که اسلام را در بست پذیرا می‌شود مؤمن راستین است هر چند شاید هنوز تکلیف‌های اسلامی را ندانسته باشد و بدانها عمل نکنند، ابوحنیفه تا آنجا پیش رفت که گفت در میان مسلمانان مقام‌ها یا درجه‌های گوناگون ایمان وجود ندارد. در کتابهای فقه‌الابسط و العالم والمتعلم از او نقل شده است که او ایمان هر مسلمان را با ایمان پیامبران و فریشتگان برابر می‌دانسته است.<sup>۲</sup>

کیش حنفیان مرجئی پس از روزگار ابومطیع بلخی در خاور ایران همچنان گسترش یافت. تا سده سوم / نهم بیشتر مردم تخارستان و فرارود به کیش حنفی درآمدند. شماره تازیانی که در این سرزمین‌ها خانه کرده بودند به نسبت اندک بوده و بیشترشان، نه همه آنها، نومسلمان ناتازی بودند که به آموزش برابری خواهانه سیاسی و اجتماعی این مکتب گرایش یافته بودند. کیش حنفی در اینجا به روشنی ویژگی مردمی یافت. این کیش به خود می‌بالید که کیش توده بزرگ، سواد اعظم است؛ چنانکه از نام کیش حنفی معروف در فرارود مشهود می‌شود. حنفیان فرارود

1 . Early Sunnī Doctrine Concerning Faith p236.

2 . Schacht P. 107; «Early Sunni Doctrine Concerning Faith», صص ۲۴۲-۲۴۳

چنین می‌پنداشتند که تنها مکتب ایشان تشکیل دهنده اهل السنة والجماعة<sup>۱</sup> است. مرجئیان خاوری با اینکه آماده پایداری در برابر دستگاه اداری امویان بودند به جنبش انقلابی عباسیان نپیوستند، و بنا به گواهی تاریخ شهر بلخ با دستگاه حکومت نوپای عباسیان نیز بگونه‌ای همانند به مخالفت برخاستند<sup>۲</sup>. پس از آنکه ابو مسلم در پایگاه شورش ضد اموی در میان مردم قد برافراشت و مرو را فرو گرفت. ابوداود خالد پسر ابراهیم بکری را در سال ۷۴۷/۱۳۰-۷۴۸ به تسخیر تخارستان فرستاد. ابوداود بی‌درنگ والی اموی بلخ را از این شهر بیرون کرد. چون او به مرو فراخوانده شد، همه تازیان و موالی تخارستان به هم پیوستند و جانشین ابوداود در بلخ با ایشان همدست گشت تا با ابو مسلم به نبرد پردازند. فرماندهی اینان به مقاتل پسر حیان نبطی رهبر موالی واگذار شد. برخی از اینان پرچم‌های سیاه داشتند که شاید درست همان پرچم‌هایی بودند که بر طبق عقیده ولهازن<sup>۳</sup> به حارث پسر سریج تعلق داشتند. در بلخ رهبری مخالفت با لشکریان ابو مسلم در دست رهبران مذهبی، متوکل پسر حمران، مقاتل پسر سلیمان و ابن رماح یکی از پیروان ابوحنیفه بود. هنگامی که ابوداود بکری موالی متحد را شکست داده بلخ را باز پس گرفت آنها به ناچار در نهانگاه‌ها پنهان گشتند. تا اینکه ابوداود آنها را بخشود. نشانه‌هایی نیز در دست است که در میان ابو مسلم و مرجئیان میانه‌رو در مرو درگیری وجود داشته است. در سال ۷۴۸/۱۳۱-۷۴۹ دو تن از بزرگان مرجئیان، که یکی از آنان از یاران ابوحنیفه بود، در مرو اعدام شدند، زیرا که در ملاء عام از وی انتقاد کرده بودند. جزئیات بیشتری از این رویدادها در دست نیست. بدیهی است که مرجئه به خواسته‌های اصلاح خواهانه خود بیش از سرنگونی خلافت امویان اهمیت می‌دادند. همچنانکه در پیش گفته شد آنها از پشتیبانی از آرمانهای حارث پسر سریج در این زمینه خودداری کرده بودند.

۱. گسترش ماتریدیگری و ترکانه ص ۱۱۷، ۱۳۵-۱۳۴.

۲. The Early Murji'a ص ۲۸ پانویس ۲۵.

3. J. Wellhausen, Das arabische Reich und Sein Sturz, p. 334.

در بلخ که کانون مرجئیان خاوری بود، دشمنی با فرمانروایی عباسیان همچنان نیرومند بماند. نمونه را به یاد کرد. چند نکته از تاریخ شهر بلخ در اینجا می‌توان بسنده کرد. پس از آنکه ابوداود رهبران مذهبی شهر را زنده‌دار داد متوکل پسر حمران را به مسند قضاوت شهر نشاند. متوکل شرط کرد که از منبر خطبه به نام ابوداود نخواند و در دادگاه گواهی نمایندگان حکومت را نپذیرد. او فرمان خلیفه را درباره منع داوری نسبت به داریایی‌های خلیفه رد کرد و نامه رسمی را با ذکر آیه‌های مناسب از قرآن بازگرداند. چون وی با والی شهر درگیری پیدا کرد و کشته شد. مردم به نشانه سوگواری زمانی دراز در دکان‌های خود را بستند ابن سعد<sup>۱</sup> می‌گوید: سلم پسر سالم بلخی که از مرجئیان و در حدیث<sup>۲</sup> ضعیف و در «امر به معروف و نهی از منکر» سختگیر بود در خراسان در رهبری مذهبی پایگاهی داشت. تاریخ شهر بلخ درباره او می‌نویسد که او شک نداشته که نگرستن بر چهره فرمانروای بیدادگر یا دستیاران او روا نیست. پرسشی که باقی می‌ماند تنها این بود که آیا گفتگو کردن با چنین کسانی روا هست یا نه علی پسر عیسی پسر ماهان، والی، به خلیفه شکایت برد که سلم توقع خلیفه رانادیده انگاشته و از پذیرش گواهی دیوانیان خودداری نموده است. از اینرو سلم را که در بغداد آمده بود دستگیر کرده به زندان افگندند و وی تا زمان مرگ هارون الرشید خلیفه همچنان در زندان بود.

ارجاء اصلاح خواهانه در دوران فرمانروایی امویان با دستگاه حکومت و اسلام محافظه کار و سنت گرا درگیری پیدا کرد. بی‌گمان اسلام سنت گرا از پشتیبانی و وفاداری بیشترین تازیانی که در ایران خانه کرده بودند و نخستین نومسلمانان ایرانی که با این تازیان مهاجر آمیزگاری نزدیک داشتند برخوردار بود. کتاب‌ها آگاهی‌هایی ناچیز در باره اسلام سنت گرا و پشتیبانان آن در ایران این دوران به ما می‌دهند. ابن سعد فهرستی جامع از محدثانی که در خراسان بودند و فهرستی بسیار

۱. ابن سعد «ک. الطبقات الکبیر» ج ۲/۷ ص ۱۰۶.

۲. در تاریخ شهر بلخ آمده که او از ابوحنیفه حدیث نقل می‌کرد. عبدالله پسر عمر واعظ بلخی «فضایل بلخ» به کوشش عبدالحی حبیبی ص ۱۶۰.

کوچکتر از آنانکه در باختر ایران بودند به دست داده است.<sup>۱</sup> که آشکارا بیانگر افزونی تازیان اسکان یافته دوره متقدم در سرزمین های خاوری است. بیشتر این محدثان در آغاز دوران عباسی می‌زیستند. نخستین محدث خراسانی که آوازه بلند یافت عبدالله پسر مبارک مروزی (مرده به سال ۷۹۷/۱۸۱) بود که از پدری ترک و مادری خراسانی زاده شده بود.<sup>۲</sup> در ایران در آغاز کانونی از دانش حدیث اسلامی که درخور برابری با مدینه، مکه، کوفه، بصره، دمشق یا حمص باشد پدید نیامد. این کانون های نخستین دانش های اسلامی مکتب های گوناگونی را پرورش داد که با هم در رقابت بودند و گاه نظریه‌هایی مذهبی و فقهی بسیار متفاوت داشتند. بنابراین اسلام سنت‌گرای نخستین از لحاظ عقیدتی یکدست نبود. هر چند از محافظه‌کاری مذهبی همه جانبه حکایت داشت. در حالیکه برخی از گرایش های مکتب ها و جریان های سنت‌گرای نخستین در شهر های بزرگ قلمروهای مرکزی اسلام را به روشنی می‌توان توصیف کرد، در باره جریان ها و تمایل های سنت‌گرایی در زمانهای آغازین اسلام در ایران آگاهی های بسیار ناچیز در دست است. شاید نیرومندترین آنها نفوذ بصره بود که بیشتر تازیان مهاجر به ایران و محدثان نخستین از آن شهر آمده بودند. بی‌گمان در آنجا بیشتر گونه‌ای وفاداری به اسلام وجود داشت که به خلافت تاریخی وابسته بود هر چند به طور اخص پشتیبان خاندان اموی نبود. جریان های خارجیان و شیعه در برخی از ناحیه‌ها وجود داشت اما بر روی هم حاشیه‌ای بود.

در حالی که خراسان، مکتب سنت‌گرای آغازین را تشکیل نداد. خراسانیان یا مهاجران خراسانی مهمترین مکتب سنت‌گرای اهل تسنن را در اوج شکوه خلافت عباسی تشکیل دادند و آن را حفظ کردند. کیش حنبلی، مکتب احمد پسر حنبل به شیوه معمول محصول بغداد و جهان تازی شمرده شد. و به طبع چنانست،

۱. این سعد ج ۲/۷ صص ۱۰۱-۱۰۹ (خراسان) ۱۰۹-۱۱۱ (ری، همدان، قم).

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج دهم، ص ۱۵۳.

زیرا که بنیانگذار آن مردی تازی بود که در سراسر زندگانی در بغداد کوشا بود. شهری که بعدها مرکز فرماندهی بیشترین هواخواهان کیش حنبلی گشت. به این حقیقت توجهی چندان نشده است که خانواده ابن حنبل در اصل از خراسان بودند و بیشترین حامیان او هم خراسانیانی بودند که در برزن‌های بغداد می‌زیستند. پدر بزرگ احمد پسر حنبل، حنبل پسر هلال، از خانواده‌های تازی بصری بود که در مرو خانه‌گزیده بودند و به جنبش انقلابی عباسیان جذب شده بود. شاید به پاداش همین خدمت‌ها از سوی عباسیان حکومت سرخس را یافته بود، پدر احمد، محمد نیز مقام فرماندهی (قائد) را در لشکر عباسیان داشت. وی سپس به بغداد هجرت کرد و چند ماه پس از آمدن ابن حنبل به بغداد احمد در همین شهر در سال ۷۸۰/۱۶۴ به جهان آمد<sup>۱</sup>. بنابراین طرح مسأله اهمیت این جنبه خراسانی در پیدایش کیش حنبلی درست به نظر می‌رسد.

کیش حنبلی رامی‌توان به گونه‌ای کوششی شمرد از برای برتری یافتن بر مکتب‌ها و جریان‌های سنت‌گرای محلی و ایجاد عقیده مذهبی - فقهی یکدست بر پایه معتبرترین حدیث‌های این مکتب‌ها، از برای همین منظور دانش جدید ارزیابی حدیث پدید آمد. نیاز از برای گزینش حدیث‌هایی که درستی (صحت) آنها یکسان بود، نیز نیاز به طبقه‌بندی اعتبار مذهبی راویان و اسناد حدیث‌ها را پدید آورد. محیط پایتخت نو بنیاد آشکارا از برای این کوشش که به قصد غلبه بر اختلاف‌های ناحیه‌ای مکتب‌های حدیث آغازین انجام می‌گرفت، نیک مناسب بود، و خراسانیان بغدادنشین که خود سنتی محلی و نیرومند نداشتند تا از آن دفاع کنند می‌توانستند بهتر از دیگران با طیب خاطر این وظیفه را بپذیرند. از سوی دیگر خراسانیانی که به بغداد هجرت کرده بودند بیشتر تازی بودند، اینان در آغاز از برای شرکت در لشکر خراسانیان با خانواده‌هایشان آمده بودند.

۱. تاریخ بغداد ج ۴ ص ۴۱۵. حنبل پسر هلال را والی اموی بخارا به جرم تضعیف روحیه لشکریان گوشمالی داد.

احمد پسر حنبل و خانواده‌اش از این نوع کسان بودند. بنا به تاکید مأخذها احمد، تازی تبار بود. بی‌گمان همه تازیان از خراسان آمده بر رویهم بیش از ایرانیان خواهان ماندن همیشگی در بغداد بودند شماری از خانواده‌های ایرانی نیز از برای خدمت عباسیان به بغداد می‌آمدند که برخی از آنان پایگاههایی بلند یافتند اما اینان بی‌گمان اقلیتی به شمار می‌رفتند و معروف است که بسیاری از ایشان به بددینی و تشیع پیوستند.

احساس های تازی‌مآب در یکی از اصل‌های عقیده‌های ابن حنبل بازتاب یافته است که بر طبق آن شعوبیان را از جمله فرقه‌های مذهبی می‌شمارد که در خور محکومیت اند و آنها را ملحدانی گمراه می‌داند، می‌گوید: تازیان و موالی در چشم ما یکسانند، موالی هیچگونه حق تقدم، از برای تازیان نمی‌شناسند، و به وجود هیچگون فضیلتی در آنان خستو نیستند، تازیان را دوست ندارند بل که از آنها نفرت دارند و کینه رشک و بیزاری از تازیان را در دل‌های خود پنهان می‌کنند<sup>۱</sup>.

متهم ساختن ابن حنبل به داشتن تعصب ضد ایرانی و بر رویهم پشتیبانی از حقوق والاتر از برای تازیان درست نیست. به نظر او لیاقت و مزیت در اصل تنها در مسلمانی است. با این وصف او به ظاهر لیاقت و برتری را در آغاز پیدایش اسلام از آن تازیان مسلمان می‌دانست. در عین حال می‌بایست دوران نمونه کمال مطلوب اسلام پیوسته به رسمیت شناخته شود، کفه ترازوی سلسله مراتب مزیت به گونه‌ای بازگشت ناپذیر به سود تازیان سنگینی یافت.

محکوم ساختن سخت ارجاء از سوی کیش حنبلی نیز شاید تا اندازه‌ای به تعریفی مساوات خواهانه که مرجنان از ایمان می‌کرده‌اند مربوط است ابوحنیفه و مرجئیان بر روی هم البته تفاوت کلی لیاقت و برتری مذهبی را بر بنیاد عبادت و اعمال انکار نمی‌کردند. اما موضع آنها در مردود شناختن هر نوع اختلاف مقام در ایمان میان کسان که ضروری‌ترین کیفیت اسلام است، و ادعای آنها که ایمان هر

۱. ابن ابی یعلاء طبقات الحنابلة ج ۱ ص ۳۴.



نومسلمان متأخر که از قرآن و همه تکلیف‌های مذهبی ناآگاه است یا پیامبر(ص) برابرست، با همه برداشت‌های منصفانه مردانی که به نگهداشت و اعاده سلسله مراتب سنتی برتری در اسلام سخت علاقمند بودند، مغایر بود.

حنبل‌گری به عنوان کیش مخالف بددینی و تشیع که مذهب گروهی انبوه از خدمتگزاران حکومت عباسی بود، در برگرنده قشری‌ترین نوع مذهب اهل تسنن گردید. بی‌گمان بسیار شگفت می‌نمود که جنبشی مذهبی در میان نسل‌های بعدی انقلابیانی که عباسیان را بر مسند حکومت نشانده بودند و به پشتیبانی از آن سخت ادامه داده بودند، آغاز شود و انگیزه‌های مذهبی آن انقلاب را مردود شناسند این پدیده تاییدکننده این نظریه است که مرکز ثقل شیعی جنبش عباسی در حالی که پشتیبانی گسترده مردم ایران را به خود جلب کرد همچنان کوچک باقی ماند و بیشترین بخش لشکریان خراسانیه بعد به این جنبش پیوستند و به بنیادهای شیعی آن علاقه‌ای چندانی نداشتند. دیری نپایید که ملاحظه‌های سیاسی، خلیفگان عباسی را به فاصله گرفتن هر چه بیشتر از گروه کوچک شیعیان عباسی که پس از دودستگی یاوران ابومسلم همچنان وفادار مانده بودند، واداشت. این گروه در زمان حکومت هارون الرشید زیر فشاری سخت قرار گرفت و از هم پاشد. حنبلیان بغداد در شمار سرسخت‌ترین یاوران عباسیان درآمدند. آنها از عباسیان نه به عنوان امامان شیعه خانواده پیغمبر، بلکه به عنوان وارثان سیر تاریخی خلافت پشتیبانی می‌نمودند، بازگرداندن اعتبار به امویان از بزرگترین هدف‌های مذهب حنبلیان بود. مخالفت سرسخت ابن حنبل با مذهب شیعه در همداستانی او با نظریه نخستین اهل مدینه نسبت به خلافت که بسیاری از سنت‌گرایان شامی هم آن را تایید می‌کردند، بازتاب یافت. این نظریه بر حدیثی متکی بود منسوب به عبدالله پسر عمر که بر طبق آن یاران پیغمبر در زمان زندگانی وی همداستان شده بودند که پس از پیغمبر والاترین مسلمانان ابوبکر، عمر و عثمان‌اند. این حدیث چنین مفهوم شده بود که تنها این سه تن می‌توانسته‌اند جانشینان مشروع پیامبر و خلیفگان راشد

باشند و پس از ایشان خلافت می‌توانسته تنها بر بنیان قدرت استوار باشد<sup>۱</sup>. این نظریه که علی(ع) را از خلافت برحق کنار می‌گذاشت در زمان ابن حنبل عقیده گروهی از اقلیت سنی به ویژه در عراق بود.

ابن حنبل خود در مرحله‌های بعدی زندگانی نظریه خود را دگرگون ساخت و علی(ع) را نیز در شمار خلیفگان راشد برحق دانست. اما پیوسته بر این نظریه پافشاری می‌نمود که پایگاه بلند هر یک از این چهار خلیفه به ترتیب زمان رسیدن به خلافت از خلیفه بعدی والاتر بوده است. بنابراین می‌بایست عثمان را بر علی(ع) برتری داد. او به برتری دادن صرف ابوبکر و عمر بر دو خلیفه بعدی آشکارا اعتراض داشت، هر چند وی حاضر نبود کسانی را که از برتری عثمان سخن نمی‌گویند به عنوان ملحد محکوم کند. و یادآور می‌شده که با اهل کوفه چه کنیم؟ برتری دادن به دو خلیفه نخست نظر محدث بزرگ کوفه سفیان ثوری بود که از سوی دیگر ستایش ابن حنبل را از آن روی که نظریه انشاء قرآن و مرجئیان را آشکارا نادرست می‌دانست بدست آورده بود<sup>۲</sup>.

کیش حنبلی همچنانکه تنها حکومت سه یا چهار خلیفه نخست را بر بنیان مشروعیت ذاتی آنها خلافت برحق می‌دانست وفاداری به خلافت تاریخی بعدی را نیز که بر قدرت متکی بود، تکلیفی اساسی و مذهبی می‌دانست. نظریه حنبلیان در باره خلافت بر رویهم از نظریه اهل تسنن که اعتبار خلافت به وسیله غلبه را تأیید می‌کرد، فراتر رفت. در این حال خلیفه می‌بایست تا آخر زمان از مردمان قبیله قریش باشد. وظیفه هر مسلم پیروی و پشتیبانی کردن از خلیفه و نمایندگانش بود. بدی و خوبی، دادگری و ستمگری خلیفه مطرح نبود؛ عبارتی از اعتقادهای ابن حنبل را دوباره می‌توان نقل کرد: «خلافت تا زمانی که دو تن از قبیله قریش زنده باشند از آن قریش است، هیچکس حق ندارد علیه آنها شورش و در مشروعیت آنها تردید کند،

۱- Der imam al - Qāsim صص ۲۲۶-۲۲۵.

۲- ص ۵۱۹. The Origins of The Controversy Concerning the Creation of the Koran.

ما خلافت هیچکس جز قریشیان را تا روز رستاخیز تایید نمی‌کنیم. جهاد تکلیفی دائمی است همراه با امامان خواه بر حق یا گناهکار باشند، نه ستم ستمگران و نه داد دادگران می‌تواند آن را خنثی کند. نماز جماعت روز جمعه و عیدها و سفر حج با حاکمان واجب است حتی اگر آنها پاکدامن و دادگر و پرهیزگار نباشند. پرداخت زکات، خراج زمین و عشریه (تکلیف است) و همچنین تسلیم غنیمت‌های جنگی به فرماندهان سپاه چه دادگر چه بیدادگر باشند. اطاعت از کسی که خداوند او را به فرمانروایی شما گماشته (واجب است) از بیعت و یآوری او دست باز نداشتند و علیه او شمشیر نکشید، (شکیبا باشید) تا خداوند از برای شما گشایش و گریزگاهی پدید آرد. بر ضد حاکم شورش نکنید، گوش دهید و فرمان برید، بیعت خود را نشکیند، هر کس چنین کند بدعتگری است که جماعت را ترک کرده و با آن به مخالفت و عناد برخاسته است. اگر حاکم به شما فرمان داد که از خدا پیروی نکنید. هرگز فرمانش را گردن ننهید. اما حق نداشتند که علیه او فتنه‌انگیزید. او را از حق خودش محروم نسازید.<sup>۱</sup>

این تایید از پشتیبانی بی‌چون و چرا از خلافت مستقر آشکارا بازتاب‌کننده وضعیت و روحیه خراسانیان است که در روزگار امویان به نظریه همیشگی بودن جهاد علیه کافران فراسوی مرزهای اسلام وفادار مانده بودند. این همان وضعیت روحی عصر قهرمانان‌ای بود که نسل‌های بعدی آنها که در بغداد می‌زیستند آرزومند اعاده آن بودند، هر چند اینک مبارزه ایشان بیش از آنکه علیه کافران فراسوی مرزهای اسلام باشد، متوجه به ملحدان درون مرزهای اسلام بود. انقلاب عباسی که نیاکان آنها در آن شرکت کرده بودند. شورش نامشروع علیه خلافت مستقر و سرپیچی از اصل‌های راستین اسلام بوده است. اما خلافت عباسی هر چند نخست غاصبان‌ه بود اینک حقیقتی انکارناکردنی شده بود، که جز در باره سرکشی از فرمان‌های خدا، سزاوار وفاداری بی‌چون و چرا بود.